

داستانی که زندگی بخش است

۲۰۲

کوله بیشتے



۱۴۰۳ ۰۵ ۰۳

ضمیمہ روزنامہ شہر آرا  
ویژه کودکان مشهد  
چهارشنبه

۱۴

# هدیه ی گران قیمت

تابستان رنگارنگ من

۱۴

یک تجربه تازه!

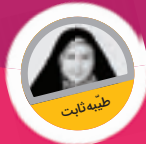
۱۶



## ورزش، شادی، سلامتی

بعد از نام و یاد خدای بزرگ و مهربان، سلام می‌کنیم به تک تک شما دوستان و خوانندگان خوب کوله پستی، شما خوبانی که پراز شور و نشاط وانرژی هستید.

بچه‌های عزیز! هنوز چند هفته‌ای از تعطیلات تابستان مانده است. امیدواریم که خوب و سلامت باشید و هیچ وقت شادمانی، جنب و جوش و ورزش و بازی‌های سالم عملی را فراموش نکنید. از قدیم گفته‌اند که «تنبلی، دشمن سلامتی است»، درست هم گفته‌اند. آدمی که تنبل است و فعالیت بدنی ندارد، کم‌کم ناتوان و بیمار می‌شود. تابستان فرصت خوبی برای فعالیت‌های ورزشی است. ورزش‌هایی که هر کدامشان فایده‌های مختلفی برای ما دارند. شنا، فوتبال، والیبال، تنیس، کاراته و ده‌ها رشته‌ی ورزشی خوب وجود دارد که اگر تا امروز به آن‌ها فکر نکرده‌اید، می‌توانید با مشورت با یک بزرگ‌تر و علاقه‌ی خودتان، آموختن آن‌ها را از همین امروز شروع کنید.



### فهرست

- بادام زمینی و کشمش؛ خوش‌مزه‌های کوچک ۱۱
- شغل کوچک ۲۱
- یک گل‌دان دیواری زیبا ۳۱
- هدیه‌ی گران‌قیمت ۴۱
- تیزبال ۶۱
- بچه مورچه‌ها را پیدا کن! ۷۱
- برق اضافی خاموش ۸۱
- با برنامه‌ریزی فرصت‌ها را از دست ندهیم ۱۰۱
- املت عدس ۱۲۱
- بفرمایید کتاب ناب! ۱۳۱
- تابستان رنگارنگ من ۱۴۱
- یک تجربه‌ی تازه! ۱۶۱

- صاحب‌امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سر دبیر: سید سجّاد طلوع هاشمی
- دبیر ضمانت: ارژنگ حاتمی
- دبیر کوله پستی: طیبه سادات ثابت
- گرافیک و صفحه‌آرایی: ملک جمعی

- پست الکترونیک: [sabet@shahrara.com](mailto:sabet@shahrara.com)
- نشانی سایت: [shahraranews.ir/fa/kids](http://shahraranews.ir/fa/kids)
- پیام‌رسان روزنامه: ۰۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰
- نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱
- توزیع و امور مشترکین: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۰۵۱
- داخلی ۴۷۱ و ۴۷۲



## بادام زمینی و کشمش خوش مزه های کوچک



وقتی صحبت از خوراکی های خوش مزه به میان می آید، در ذهن بعضی بچه ها محصولات ناسالم «فست فودی» در بسته بندی های جذاب و رنگارنگ رژه می روند و دهانشان آب می افتد. اما دوستان عزیز! هرگز نباید فراموش کنید که خوردن خوراکی های فست فودی و ناسالم به جز رنج بیماری، هزینه و درد سر درمان و دارو چیز دیگری برای ما ندارد. خوراکی های سنتی بسیار ارزشمندی در بازار وجود دارند که هم خوش مزه و هم برای شما بسیار مفید هستند. امروز می خواهیم شما را با فواید خوردن کشمش و بادام زمینی آشنا کنیم.

**کشمش:** کشمش که معمولاً از خشک کردن انگورهای سبز و قرمز به دست می آید، با داشتن ویتامین های C، A، K و مواد معدنی لازم مثل آهن و فسفر برای سلامت شما بچه ها بسیار مفید است. این ویتامین ها به حفظ سلامتی پوست، چشم ها، استخوان ها و سیستم ایمنی بدن کمک می کنند. فراموش نکنید که کشمش یک قند طبیعی است و جایگزین سالم تری برای خوراکی های شیرین و شکر تصفیه شده است. پس سعی کنید روزانه چند دانه کشمش بخورید.

**بادام زمینی:** این دانه ی کوچک، سرشار از ویتامین ها و مواد معدنی است. خوب است بدانید مصرف به اندازه ی بادام زمینی می تواند همیشه قلب شما را سالم نگه دارد. از دیگر خواص بادام زمینی این است که نمی گذارد به بیماری های عصبی مبتلا شوید. این آجیل به دلیل داشتن مقدار زیادی از ویتامین E و ماده ی معدنی نیاسین، باعث می شود که مغزتان خوب کار کند و احساس ضعف و خستگی نکنید. پس همیشه یکی دو ساعت قبل از یک مسابقه ی ورزشی حتماً بادام زمینی بخورید.



## شغل کوچک

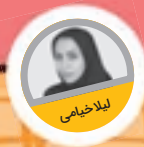


یک کشف تازه کردم  
امروز توی خانه  
یخمک درست کردم  
با آب هندوانه

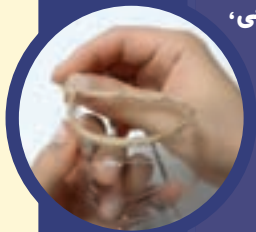
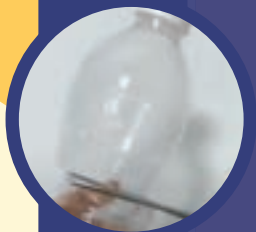
بابا که آمد از راه  
این کشف تازه را دید  
هی تگه تگه از آن  
آهسته خورد و خندید

بابا برای یخمک  
یک سگه هم به من داد  
به به چه سود خوبی  
یک عالمه شدم شاد

بابای مهربانم  
شد مشتری یخمک  
از این به بعد دارم  
یک شغل خوب و کوچک







چی لازم داریم؟

نخ گونی

حصیر

بطری پلاستیکی

چسب حرارتی

## یک گلدان دیواری زیبا

### چطوری درست کنیم:

بچه‌های عزیز! در همه‌ی خانه‌ها گل‌های مصنوعی یافت می‌شود. دوست دارید با کمی خلاقیت، با وسایل دم‌دستی یک دیوارکوب زیبا درست کنید و گل‌های مصنوعی اضافه و کنارگذاشته شده‌ی خانه‌تان را در آن قرار دهید؟ پس دست به کار شوید. ابتدا هشت حصیر را در یک اندازه قیچی کنید. آن‌ها را مطابق شکل به هم بچسبانید. حالا با سلیقه‌ی خودتان آن‌ها را رنگ کنید و اجازه دهید تا خشک شوند. با کمک یک بزرگ‌تر و یک قیچی، بطری را به دو قسمت برش بزنید. دوباره قسمت پایین بطری را هم از وسط نصف کنید. شما به یک نصفه بطری نیاز دارید. بقیه را کنار بگذارید. حالا دور این نصفه بطری را چسب بزنید و با نخ گونی دو طرف آن را بپوشانید. در این مرحله بطری را روی حصیر رنگ شده بچسبانید. دیوارکوب را به دیوار نصب کنید و گل‌های مصنوعی یا گل‌های خشک را در میان آن قرار دهید. چقدر زیبا! آفرین به شما.



ظاهره عرفانی



داستانی که زندگی بخش است

## هدیه‌ی گران قیمت

هدیه می‌کنند.» امید که حسابی کنجکاو شده بود، چهارزانو روی مبل کنار بابا نشست و پرسید: «بعد با آن خون‌ها چه کار می‌کنند؟» میلاد نشست کنار امید و محکم بغلش کرد و با صدای ترسناکی گفت: «یوهاها! من خون آشامم.» امید جیغ کشید. بابا اخم کرد و گفت: «میلاد چرا بچه را می‌ترسانی؟!» بعد هم دست امید را گرفت و گفت: «میلاد دارد سربه‌سرت می‌گذارد. خون‌های هدیه شده را به بیمارستان می‌برند و به آدم‌های مریضی که خون احتیاج داشته باشند، تزریق می‌کنند. مثل کسانی که تصادف شدید کرده‌اند یا کسانی که عمل جراحی کرده‌اند و خون بدنشان کم شده است.» میلاد همان‌طور که مشغول قفلک دادن کف پای امید بود، گفت: «مثل بابابزرگ وقتی مریض بود.» بابا سری تکان داد و گفت: «آفرین! وقتی بابابزرگ عمل قلب داشت، از همین خون‌های هدیه شده استفاده کرد.» بعد آهی کشید و ادامه داد: «گروه خونی من مثل بابابزرگ نبود، برای همین نمی‌شد من به بابابزرگ خون بدهم.» امید دوباره شانه بالا انداخت و گفت: «مگر خون‌ها با هم فرق دارند؟!» میلاد دست امید را کشید و گفت: «یک عالمه گروه خونی وجود دارد. بیا برویم تا چیزهای جالبی درباره‌ی گروه‌های خونی توی اینترنت نشانت بدهم.» امید با خوش حالی بلند شد و دنبال میلاد راه افتاد و گفت: «باشد برویم. فقط قول بده دیگر من را نترسانی.» میلاد خندید و سرش را تکان داد و گفت: «باشد، بیا. چقدر الکی می‌ترسی.»

زندگی بدون خون ممکن نیست. اگر خون بدنمان کم شود، ممکن است حالمان خیلی بد شود.

امید تا بابا را دم در دید، لبخند زنان دوید سمتش و پرسید: «چقدر دیر کردی باباجان! همیشه زودتر می‌آمدی!» بابا کارتی را که دستش بود، به امید نشان داد و دستی روی موهای او کشید و گفت: «باید سرراه می‌رفتم یک جایی.» امید با تعجب کارت را نگاه کرد و پرسید: «این چی هست؟ باید کجا می‌رفتی؟!» بابا درحالی که چسب زخم روی دستش را می‌گند، گفت: «این کارت اهدای خون است. امید به چسب زخم نگاهی کرد و نُج‌نُج‌کنان گفت: «توی راه تصادف کردی و زخمی شدی؟» بابا زد زیر خنده و گفت: «نه امید جان، تصادف نکردم، نگران نباش! رفته بودم کمی خون هدیه بدهم. این چسب زخم هم برای همین کار روی دستم هست.» امید که با حرف‌های بابا حسابی گیج شده بود، دوباره به کارت نگاه کرد. میلاد، برادر بزرگ‌تر امید، از آشپزخانه آمد بیرون و درحالی که برای بابا شربت خنک می‌آورد، گفت: «خیلی از آدم‌ها می‌روند و خون هدیه می‌کنند. لازم نیست نگران باشی!» امید آهی کشید و گفت: «خب اگر خون‌شان را هدیه کنند، خودشان که بی‌خون می‌مانند!» بابا همان‌طور که شربت را از دست میلاد می‌گرفت، گفت: «نه پسرم، همه‌ی خون‌شان را که هدیه نمی‌دهند! فقط کمی خون





تصویرگر: زهرا افشاری





## تیزبال

حتماً تا به حال نمونه‌هایی از فداکاری رزمندگان کشورمان را در دوران دفاع مقدّس شنیده‌اید که چطور از آب و خاک وطن در برابر دشمنان دفاع کردند؛ اما آیا تا به حال برایتان سؤال نشده که این فداکاری‌ها چگونه شکل گرفته است؟

بازی امروز ما به این سؤالات پاسخ می‌دهد. بازی جذّاب «تیزبال» روایتی از دل‌اوران نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران در دوره‌ی دفاع مقدّس است. در این بازی، شما در نقش یک خلبان نیروی هوایی کشورمان قرار می‌گیرید. صدام به کشور ما حمله کرده است و قصد تصرف خاک ما را دارد، اما مگر ما قرار است به او این اجازه را بدهیم؟ هواپیماهای جدید بخرید و روی آن‌ها سلاح‌های پیشرفته نصب کنید و از آسمان کشورمان در برابر نیروهای متجاوز دشمن دفاع کنید. جان هزاران شهروند بی‌گناه به عملکرد شما وابسته است!



اسکن کنید

همین حالا کد را  
با دوربین گوشی  
اسکن کنید و یکی  
از خلبانان «تیزبال»  
شوید.







## بچه مورچه‌ها را پیدا کن!

تابستان فصل کار و کوشش است. در باغ گل‌ها مورچه‌های کارگر سرگرم رساندن دانه‌ها به لانه‌اند، اما ۱۵ بچه مورچه هنگام بازی لابه‌لای علف‌های بلند گم شده‌اند. با کمی دقت در تصویر زیر بچه مورچه‌ها را پیدا کنید.



تصویرگر: یاسمن نیکو



از صبح پای تلویزیون نشستی و چندبار تکرار همی برنامه‌ها را دیدی. یک بار تاس نریز و بلند شو تلویزیون را خاموش کن تا هم در مصرف برق صرفه جویی کنی و هم چشم‌هایت استراحت کنند.

چه خوب است به مامان می‌گویی در ساعت‌های اول شب جاروبرقی نکشد. در این ساعت‌ها مصرف برق خیلی زیاد است. آفرین! خانه جلو برو.



۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶



۹  
۸  
۷

۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶

آفرین که لامپ اضافی را خاموش می‌کنی! ۲ خانه جلو برو.



آ  
صرفه  
رایادگی  
هدر نم  
بر



۴۵  
۴۴

## برق اضافی خاموش

**شرح بازی:** برای این بازی به یک تاس و به تعداد بازیکنان مهره نیاز داریم. بازی با تاس شش شروع می‌شود. برنده کسی است که زودتر مسیر را طی کند و به نقطه‌ی پایانی برسد.  
**هدف:** هدف این بازی آموزش نکات مهم صرفه جویی در مصرف برق به کودکان است. کودکان با شناختن راه‌های درست مصرف می‌توانند به بهترین شکل از انرژی برق استفاده کنند. مخصوصاً در فصل تابستان که به خاطر گرمای هوا مصرف برق خیلی زیاد می‌شود و نیاز بیشتری به صرفه جویی در مصرف برق داریم.

الان که بابا از رایانه استفاده نمی‌کند، بگو دوشاخه‌اش را از پریز بکش تا برق کمتری هدر برود. آفرین! ۲ خانه جلو برو.



داری از خانه بیرون می‌روی، اما یادت رفته لامپ را خاموش کنی. ۲ خانه به عقب برگرد و لامپ را خاموش کن.

### شروع:

پتجه‌ها می‌خواهند صرفه جویی در مصرف برق را یاد بگیرند. با آن‌ها همراه شو. تاس نریز و شروع کن.

۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰

باتاس زوج حرکت کن.







چه کار بدی می کنی صبح همه ی لامپ های خانه را روشن می گذاری. این طوری ممکن است شب برای همه برق کافی وجود نداشته باشد و برق قطع شود. ۲ خانه به عقب برگرد.

۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶



کولر که وسیله بازی نیست. نباید این قدر کولر را زیاد کنی. کولر با دور کم هم خانه را خنک می کند. ۲ خانه به عقب برگرد و کولر را کم کن.

**پایان:**  
خوبترین که راه های جویبی در مصرف برق رفتی. این طوری برق را نمی دهی و همه می توانند برق داشته باشند.

آفرین که به بابا گفتی لامپ کم مصرف بخرد! این طوری در مصرف برق صرفه جویی می شود. ۳ خانه جلو برو.





ریاضی دان، هنرمند و بسکتبالیست طلایی  
از راز موفقیت می گوید

## با برنامه ریزی فرصت ها را از دست ندهیم



بچه های زرنگ می دانند که هیچ ثروتی بهتر از داشتن مهارت و دانش نیست. کیمیا افخمی، دانش آموز کلاس ششم دبستان دخترانه ی امام رضا (ع) است. او از هفت سالگی به استعداد هایش پی می برد و در مسیر شکوفایی آن ها گام برمی دارد و در سه زمینه، فعالیتش را آغاز می کند. در زمینه ی هنری، ساز سنتور و در ورزش، بسکتبال را دنبال کرده و رتبه های درخشانی کسب کرده است. در زمینه ی علمی هم تاکنون توانسته است در المپیادها و مسابقات مختلف مقام های برتر را به دست بیاورد. گفت و گوی ما با کیمیا را دنبال کنید.



### کیمیا جان! از موفقیت هایت برایمان بگو.

اولین مرتبه که طعم موفقیت را چشیدم، کلاس اول دبستان در مسابقات جابربن حیان بود که در مدرسه و ناحیه صاحب مقام برتر شدم. در کلاس دوم در جشنواره ی «عما» مقام برتر رشته ی ترتیل در مسابقات قرآنی را به دست آوردم. پس از آن، کلاس چهارم در مسابقات نجوم در سطح استانی مقام آوردم و کلاس ششم در المپیاد ریاضی بین المللی «سیگما» مدال نقره ی کشوری و جواز ورود به مسابقات بین المللی ریاضی در ترکیه را دریافت کردم. همچنین در زمینه ی ورزشی، تیر ۱۴۰۳ مقام سوم استان را کسب کردم، سپس در المپیاد بسکتبال بانوان جام شهر بانو در رده ی ۱۰ تا ۱۳ سال به مقام سوم رسیدم. در مسابقات بسکتبال کلبهار، مقام اول، در مسابقات بسکتبال مدارس ناحیه ی ۴، مقام اول و در چند مسابقه ی درسی و ورزشی دیگر هم در سطح مدرسه و ناحیه مقام برتر را کسب کردم.





### به چه فعالیت‌های دیگری علاقه‌مندی و آن‌ها را پیگیری می‌کنی؟

به جز درس، ساز سنتور را که یک ساز کاملاً ایرانی است، آموزش دیده‌ام. همچنین علاقه‌ی بسیار زیادی به خواندن «شاهنامه» دارم و در مسابقات مدرسه چند مرتبه به نقالی داستان‌هایی از این کتاب ارجمند پرداخته‌ام.

علاقه‌ی من به ریاضیات و منطق حلّ مسائل آن برایم هیجان‌انگیز است، به ویژه وقتی بتوانم سؤالات را به روش خودم حل کنم، جذاب تر هم می‌شود. همه‌ی تلاشم را برای ایجاد روش‌های نو و جذاب برای یادگیری بهتر کسانی که علاقه‌ای به ریاضی ندارند، انجام خواهم داد.

دوست دارم تحصیلات و یادگیری را ادامه دهم و تلاش می‌کنم در آینده در هر شغل و حرفه‌ای مشغول شدم، بیشترین و بهترین تلاشم را بکنم.

به دوستانم هم می‌گویم که هیچ وقت از تلاش دست نکشند و این را بدانند که هر موفقیتی به زمان و کوشش نیاز دارد. از آنجاکه هر فردی استعدادی دارد، به نظرم اگر بتوانیم از همان کودکی با کمک والدینمان متوجه استعدادهایمان بشویم و همان مسیر را ادامه دهیم، پیمودن مسیر موفقیت آسان‌تر و لذت‌بخش‌تر خواهد شد.

### چگونه توانسته‌ای به این

### سطح از موفقیت دست پیدا کنی؟

با برنامه‌ریزی دقیق و از دست ندادن فرصت‌ها و هدر ندادن زمان‌های مفید به راحتی توانسته‌ام در مسیرهای مختلف به پیروزی دست پیدا کنم. به نظرم آموختن مهارت‌های مختلف نه تنها با یکدیگر تداخلی ندارند، بلکه به پیشرفت یکدیگر نیز کمک می‌کنند.

از چهارسالگی همراه با مادرم ساعت‌ها در کتاب‌فروشی‌های بزرگ دنبال کتاب می‌گشتم و علاقه‌ی زیادی به خواندن کتاب دارم. بهترین کتابی که تاکنون خوانده‌ام «راز موفقیت دختران جوان» بوده است. در تعطیلات تابستان هم قصد دارم به مطالعه‌ی کتاب‌های جدید بپردازم.

### چه کسانی در این راه تو را یاری

### کرده‌اند؟

در موفقیت‌هایم پیگیری‌های مادرم، حمایت‌های پدرم، زحمات معلم و ورزشم خانم شیرین خرقانی و معلم‌های دل‌سوزم به ویژه خانم سعیده ابراهیمی، معلم ریاضی کلاس ششم که مشاور بی‌ظنبری برای من بودند را قدر می‌دانم و از همگی ممنونم.

البته از مسئولان هم می‌خواهم با توجه ویژه به استعدادها و حمایت مسئولانه خود، به رشد انگیزه‌ی من و هم‌سن و سالانم کمک کنند. از روزنامه‌ی شهرآرا و نشریه‌ی دوست‌داشتنی کوله‌پشتی که سبب انگیزه‌ی بیشتر برای تلاش افزون‌تر من شده است هم خیلی سپاسگزارم.



## املت عدس



آشپزی



اسمابلی

ثناکو چولو داشت با اسباب بازی هایش بازی می کرد که مادرش به او گفت: «برای ناهار می خواهم یک غذای جدید درست کنم.» ثنا خوش حال شد و گفت: «پس من هم می آیم کمک.» ماما مقدار عدس داخل قابلمه ریخت و گذاشت که بپزند. بعد به ثناکو چولو گفت کمی نعناع و جعفری تازه از داخل یخچال بیاورد. ماما سبزی ها را خرد کرد و داخل یک کاسه ریخت. بعد تخم مرغ ها را هم شکست و مقداری نمک و فلفل به مواد اضافه کرد و آن ها را خوب مخلوط کرد. بعد از اینکه عدس ها خوب پخته و آب آن ها خشک شد، آن ها را داخل کاسه ریخت و هم زد. ثناکو چولو یک ماهیتابه آورد. ماما کمی رب گوجه داخل ماهیتابه ریخت و رب را با روغن تفت داد. بعد مواد را داخل ماهیتابه ریخت تا بپزند. وقتی یک طرف املت سرخ شد، آن را برگرداند تا طرف دیگر هم سرخ شود.

غذا که آماده شد، عطرش همه جای خانه را پر کرد. ماما گفت: «این غذا هم خوش مزه و هم مقوی است، چون عدس دارد. عدس آهن دارد و برای بچه ها خیلی خوب است.» ثنا که دهانش آب افتاده بود، زود میز را چید تا این املت خوش مزه و مقوی را با هم بخورند.

چی لازم داریم؟

عدس، یک پیمانه

تخم مرغ، دو عدد

نعناع و جعفری تازه، به میزان دل خواه

رب گوجه، به میزان لازم

نمک و فلفل، به میزان لازم







## بفرمایید کتاب!

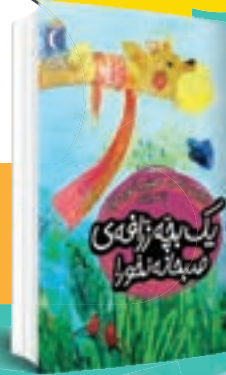
### یک بچه زرافه‌ی صبحانه نخور

شما هم دوست دارید در دنیای خوراکی‌های خوش مزه ماجراجویی کنید؟ پیشنهاد می‌کنم کتاب «یک بچه زرافه‌ی صبحانه نخور» را مطالعه کنید. این کتاب درباره‌ی زرافه‌ای ناقلا

و بازیگوش و البته بد غذاست که دوست دارد هر روز چیزهای جدید را امتحان کند. او یک روز تصمیم می‌گیرد که برای صبحانه طعم خورشید را امتحان کند. پس یک گاز گنده از او می‌گند، ولی زرافه از اتفاقی که می‌افتد، خیلی تعجب می‌کند. اگر می‌خواهید بدانید زرافه چه کار می‌کند و چه ماجرابی برای او پیش می‌آید، حتماً این کتاب را مطالعه کنید.

این کتاب مناسب بچه‌های ۷ تا ۱۰ سال است.

نویسنده: پروین پناهی  
سال نشر: ۱۴۰۰  
ناشر: انتشارات تک دانه

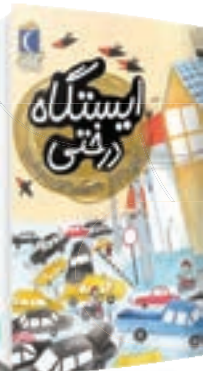


### ایستگاه درختی

توی شهر قصه‌ها، همه چیز درهم و برهم و به هم ریخته بود. ماشین‌ها بوق می‌زدند. اتوبوس توی ترافیک مانده بود و بچه‌ها از این همه بوق ماشین‌ها گوش‌هایشان را گرفته بودند.

هیچ‌کس نمی‌دانست که چه اتفاقی باعث این همه بی‌نظمی شده است تا اینکه یکی خبر آورد که ایستگاه قهر کرده است. مگر ایستگاه هم قهر می‌کند؟! بله، در داستان‌ها همه چیز ممکن است. اگر شما هم مثل من دوست دارید که دلیل قهر کردن ایستگاه را متوجه شوید و بعد ببینید مردم چه کاری انجام می‌دهند، پیشنهاد می‌کنم کتاب «ایستگاه درختی» را مطالعه کنید. این کتاب مناسب سن ۷ تا ۱۰ سال است.

نویسنده: هدا حدادی  
سال نشر: ۱۳۹۹  
ناشر: انتشارات تک دانه



# تابستان رنگارنگ من



روزهای تابستان دارند مثل برق و باد می گذرند. تا چشم به هم بزنی، تعطیلات امسال هم تمام شده است. پس بچنید و اگر هنوز برنامه ای برای تابستان ندارید، زودتر تصمیم بگیرید. تابستان فرصت خوبی است تا مهارت های جدید یاد بگیرید. مثلاً می توانید کارهایی یاد بگیرید که در آینده هم به دردتان بخورند. اگر نمی دانید که می خواهید چه کار کنید، می توانید با دوستانتان صحبت کنید یا از پدر و مادرتان کمک بگیرید تا راهنمایی تان کنند.



۲ من کلاس شناخت نام کردم. خیلی خوبه! هم ورزشه هم آب بازی!

۱ پسر خاله! تو تابستون می خوای چه کار کنی؟ حوصله ات توی خونه سر نمی ره؟



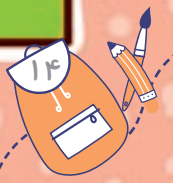
۱ رضا! عصر می آی بریم پارک دوچرخه سواری؟

۲ من و داداشم مدرسه ی فوتبال ثبت نام کردیم. عصرها می ریم اونجا. آخه من می خوام یه روز مربی فوتبال بشم.



۲ آفرین دخترم! چه خوب که کلاست رو دوست داری و این قدر قشنگ درست کردی.

۱ ماما بین مربی مون چی یادم داده. خیلی قشنگه!





من فقط  
به روز در هفته می آم  
گیم نت. تابستونا همیشه  
می رم کتاب فروشی پدرم  
بهش کمک می کنم.

پویا! فردا  
هم می آی با هم  
بازی کنیم؟



پسرم!  
فردا می توئیم بریم  
فرهنگ سرا و چند جای دیگه  
که کلاس تابستونی دارن.  
کلاس ها رو ببین، بعد تصمیم  
بگیر کدومش رو می خوای  
بری.



بابا!  
من هنوز نمی دونم چه  
کلاسی باید برم. اصلا  
نمی دونم چی دوست  
دارم.

خب کدومش  
رودوست دارم؟!  
شطرنج، چرتکه، عکاسی،  
بسکتبال، هوش و خلافت،  
فوتبال، دفاع شخصی و...



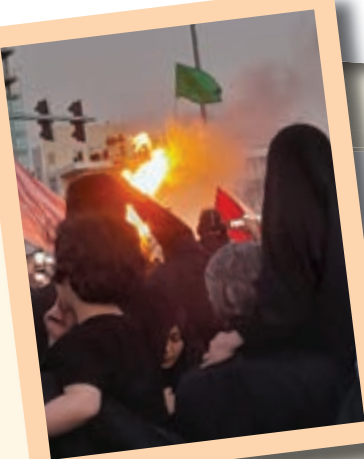


## یک تجربه‌ی تازه!

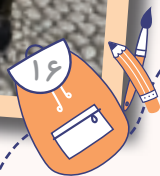
اسم من نیکیه. امسال می‌رم کلاس دوم. من عاشق پرسیدن سؤال‌هایی هستم که جوابشون رونمی‌دونم. یکی از سؤال‌های تازه‌ی من درباره‌ی این بود که چرا با او مدن ماه محرم همه جا سیاه پوش می‌شه و همه برای امام حسین (ع) گریه می‌کنن؟ بابا و مامان گفتن ما برات توضیح می‌دیم، اما برای دونستن جواب کامل این سؤال‌ها بهتره همراه ما به مراسم‌ها بیای.



عصر روز عاشورا وقتی با مامان و بابا به سمت میدان احمدآباد راه افتادیم تا نمایش خیمه سوزان رو ببینیم، جمعیت خیلی زیادی اومده بود. از بابا پرسیدم این خیمه‌ها مال کی هستن؟ چرا آتش گرفتن؟



بابا گفت هزارو خیلی سال پیش، مردم کوفه یعنی یکی از شهرهای عراق امروزی از دست کارهای بد و ظلم و ستم حاکمشون، یزید، به امام شکایت کردن و از او خواستن به کمکشون بیاد. مردم نامه‌های زیادی برای امام نوشتن و از او دعوت کردن به کوفه بیاد. امام نماینده‌ی خودش، یعنی پسرعموش مسلم، رو قبل خودش به کوفه فرستاد، اما دشمنان به دستور یزید، مسلم رو به شهادت رسوندن. وقتی هم کاروان امام حسین (ع) به کربلا رسید، اون‌ها رو با لب‌های تشنه به شهادت رسوندن و وقتی همه‌ی افراد سپاه امام حسین (ع) شهید شدن، خیمه‌های زن‌ها و بچه‌های کاروان امام حسین (ع) رو آتش زدن و اون‌ها رو اسیر کردن. این خیمه‌ها به یاد اون خیمه‌های کربلاست.





خیلی تعجب کردم و از بابا پرسیدم: آخه مگه خود مردم کوفه امام رو دعوت نکرده بودن؟ پس چرا امام و خانواده‌ش رو تنها گذاشتن و به اون‌ها کمک نکردن؟ بابا گفت: یزید بدجنس مردم رو گول زده بود و اون‌ها رو با پول و طلا خریده بود. برای همین امام حسین (ع) تنها موند.

دوباره پرسیدم چرا یزید امام حسین (ع) رو شهید کرد؟ بابا جواب داد: چون می‌ترسید که مردم، خودش رواز حکومت برکنارکنن و امام حسین (ع) رو که فردی مهربون و عدالت‌خواه بود، به عنوان حاکم انتخاب کنن. حالا دیگه من جواب سؤالو فهمیدم. این یک تجربه‌ی تازه‌ست.



مامان بزرگ توی خونه شون ۱۰ روز برای احترام به امام حسین (ع) و شهدای کربلا روضه داره. من که فهمیدم توی کربلا کودکان شهید هم داشتیم، به یاد اون‌ها از مهمونا پذیرایی می‌کنم. حالا می‌دونم توی محرم چه اتفاق‌های تلخی برای امام حسین (ع) و ۷۲ یارش و خانواده‌ش افتاده. من امام حسین جون رو خیلی دوست دارم.



